

مرزهای ایران در هنگام کیانی

پیشگفتار

با درود و سپاس بر همه آنان که دل در گرو مهر ایران دارند، و در این سرزمین دور یاد ایران را گرامی می‌دارند و هر زمان با آئینی نو انجمنی می‌آرایند، تا اندیشمندان جهان را به اندیشه دربارهٔ گذشته برانگیزند، تا از گذشته، چراغی فرا راه آینده روشن گردد.

بویژه درود بر میزبانان استرالیایی و دانشگاه سیدنی، که ایرانیان را که هزاران سال میزبان دانش و فرهنگ جهانیان بوده‌اند، میهمان می‌پذیرند!

و سپاس بر گرداندگان بنیاد فرهنگ ایران در استرالیا که چنین نام را برای این انجمن برگزیده‌اند، تا بتوان در این میدان گسترده به پژوهش پرداخت.

به گمان ما (کسانی که در ایران امروز به پژوهشی نو دربارهٔ ایران کهن دست زده‌اند) زمان یکسونگری دینی، و از دیدگاه دینی به اوستا نگرستن گذشته است و می‌باید که باین یادگار گرامی از دیدگاه فرهنگ و تاریخ نگرستن تا گستره‌ای فراخ‌تر فراروی جویندگان و پژوهشگران گشوده شود.

و نیز می‌باید این گمان را نیز از خود دور داشتن که شاهنامه از سه بخش (اساطیری و پهلوانی و تاریخی) فراهم آمده است. شاهنامه کهن‌ترین و گسترده‌ترین تاریخ جهان است. و اگر پژوهشگران از این دیدگاه به شاهنامه بنگرند، آشکار می‌شود که بسی از رویدادهای دیگر کشورها، در زمانی دور، که دیگران نامه و چامه و داستان نداشتند، و پروای نگهبانی از رویدادهای کشور خویش را نیز نداشتند، در شاهنامه آمده است!

با این سخن کوتاه به گفتار خود، اندر می‌شویم.

بخشی چند از نامهٔ گرامی بندهش که دربارهٔ زمین و کوه‌ها و رودها و دریاها و «ور»ها (دریاچه‌ها) آمده است، نشان می‌دهد که در نامهٔ باستانی «دامدات نسک» که بندهش از آن بهره‌ور شده است گفتار پیرامون چگونگی زمین، یا نگارهٔ زمین آمده بوده است، و بی‌هیچ گمان این نسک نیز همچون مهریشت و فروردین یشت و جز، آن از دفترهای پیش از زرتشت بوده است که موبدان پس از وی، چنانکه در همهٔ آن دفترها دیده می‌شود، در این دفتر نیز دست برده با زبانی نوتر، به گفتار کهن، زرتشت و اهورامزدا را افزودند، تا نشان دهند که این نوشته‌ها همه نامهٔ دین است.

پس در زمان که دامدات نسک پیشین نوشته شده است، و آن زمان بر ما روشن نیست، ایرانیان آگاهی از چگونگی زمین و کوه‌ها و دریاها داشته‌اند، و چون گفتار بنده دربارهٔ مرزهای ایران در میانهٔ جهان است، سخن را از جهان و زمین آغاز می‌کنم.

در زبان اوستائی واژهٔ **سکارد** Skar برابر با گردیدن، چرخیدن است^۱، و از این ریشه واژهٔ **سکاردنا** Skarəna برآمده است که، گرد یا چنبره باشد. و همین واژه در وندیداد (۱۹-۴) و نیز در مهریشت بند ۹۵، آبان یشت بند ۳۸ و ارت یشت بند ۱۹ همچون پاژنام برای زمین آمده است و بیگمان همین واژه است که امروز در زبان فارسی «کره» خوانده می‌شود، و این کهن‌ترین آگاهی جهانیان از کره‌ای بودن زمین است^۲. کره‌ای که بر بنیاد این

۱- فرهنگ واژه‌های اوستائی، دفتر سوم، رومی ۱۴۳۵. در زبان خراسانیان این واژه بگونهٔ چکرزدن برای چرخیدن، یا گام زدن که همچون چرخیدن است روایی دارد.

۲- پژوهش ژرف مانوئل بریریان با نام «جستاری در پیشینهٔ دانش کیهان و زمین در ایرانویج»، بنیاد نیشابور ۱۳۷۶ آگاههای بیشتر دربارهٔ زمین و جنبش آن نشان می‌دهد.

در بند هشت و بخش های برجای مانده از اوستا، از کوه ها و دریا های دور و نزدیک نیز نام برده می شود.

۱- زره فراخکرد، یا وُتور وکُش. **داده وسپس**

در «بُن دهش» در بخش چگونگی دریاها درباره فراخکرت چنین آمده است:

«یک سوم این زمین را دربردارد، از آن روی فراخکرت نامیده شد که یک هزار دریا، در او داشته شده است»^۱ و بنابراین گواهی ها دریای وُتور وکُش یا فراخکرت همانست که در نوشته های پس از اسلام با نام «بحر محیط» آمده است. اما چنانکه خواهیم دید بخشی از فراخکرد چون از آن ایران بوده است با نامی دیگر خوانده می شده است و نام چند دریای دیگر که پیوسته بدان بوده اند در نامه های ایرانی آمده است.

دریای چین

سدم سال روزی به دریای چین پسید آمد شاه ناپاکدین

دریای هند

«... دگر باره از دریای فراخکرت برخیزد، ستویس^۲ رایومند فرهمند نیز از دریا فراخکرت بلند شود و پس از آن، به از آن سوی هند از کوهی که میان دریای فراخکرت واقع است برخیزد»^۳ و از این گفتار آشکارا برمی آید که آن بخش از دریای فراخکرت که با نام هند شناخته می شده آن سوی هندوستان، میانه چین و هند است، جایی که امروز خلیج بنگال ش می خوانند.

دریای مکران

دریایی در کنار کره امروزی بوده است. زیرا که در گذر کاووس از آسیا به سوی اقیانوس آرام چنین آمده است:

از ایران بشد تا به توران و چین گذر کرد از آن پس به مکران زمین

زمکران شد آراسته تا زره میانها ندیدند، بسند و گره

از این گفتار چنین برمی آید که مکران سرزمینی میان چین و آب زره یا زره فراخکرت است که از آنجا به دریای فراخکرت می رسیده اند.

دیگر بار در شاهنامه از لشگر کشی کیخسرو پس از پیروزی یافتن بر توران، بدان هنگام که آهنگ بازگشت به ایران از راه دریا را دارد:

که گویند و دانند، گفت و شنید^۴

به فغفور و سالار مکران زمین

ز کردار بد، دل پشیمان کنید

بسیند ناچار، ماه را به راه^۵

زلشگر فرستادگان برگزید

فرستاد کس، نزد خاقان چین

که گر داد گیرید و فرمان کنید

خورشها فرستید پیش سپاه

.....

بجایی که بد، نامور مهتری

بزرگان هر کشوری همچین

سخن های شیرین و گفتار نرم

زمین جز بفرمان او نسپریم

بسینم، تا چند، ویران شدست

فرستاده آمد به هر کشوری

غمی گشت فغفور و خاقان چین

فرستاده را چند گفتند، گرم

که ما شاه را سر بر کهریم

گذرها که راه دلیران بدست

۲- درباره ستویس سخن خواهم گفت.

۴- ترجمانان داننده که زبان آن کشورها را بدانند.

۱- بندهش ترجمه مهرداد بهار. رویت ۷۳.

۳- تیریش پاره ۳۲، یشت ها جلد ۱ رویت ۳۵۵.

۵- به پذیره و استقبال ما بیایید.

بسیائیم و آریمش آوردنی
دل شاه مکران، دگرگونه دید
بگفت از پیام، آنچه بودش بیاد

کنیم از سرآباد، با خوردنی
دگر نامور، چون به مکران رسید
بر تخت او رفت و نامه بداد

این گفتار روشن می‌سازد که سپاه ایران برای رسیدن به زره فراخکرد (اقیانوس آرام) از میان توران و چین گذشته و به مکران می‌رسد. بنابراین مکران شاهنامه جایی جز از کرهٔ امروزی نیست که آنزمان زمینی گسترده از شبه جزیرهٔ کنونی داشته است. آفرینش و تاریخ (البداء و التاريخ)^۱ نیز دربارهٔ زمین مکران می‌گوید: «گویند قسمت شرقی هند مکران است و آخرش بلاد چین» و از این سخن گمان بر جای نمی‌ماند که مکران، کرمان نیست، اما آنچه که نویسندگان این سده‌ها را بر آن داشته که چنین گمان برند اینست که در نامه‌های باستان آمده است که «دریای مکران را به دریای کرمان راه است!»

دریای پوئی تیک دریاچه

در بند هشتم بندهش (دریاها) از دریاهاى مرز ایران چنین نام می‌رود:
«سه دریای شور مایه‌ور است که یکی پوئیتیک و یکی کمروود و یکی سیاه بن!
از هر سه پوئیتیک بزرگ‌تر است، - که در آن آبخاست و آبکاست هست.^۲
دریای ستویس:

این دریا در اوستا بگونهٔ «سواتیسات» Sata-Vaêsa آمده است که: «دارندهٔ یکصد جایگاه» است و نیز نام ستاره‌ایست در آسمان نیمروزان که امروز بدان سهیل یمانی گویند. و از آنجا که نام تازی این ستاره را بدان روی بر آن نهاده‌اند که از ایران در آسمان یمن دیده می‌شود، در ایران باستان نیز دریای جنوبی ایران را که امروز بنام اقیانوس هند خوانده می‌شود همانا با ستاره ست وئیس می‌خواندند، و این نام در پهلوی به ستویس برگردانده شد. در فرهنگ پس از اسلام سرخ شدن سب را از ستاره سهیل یمن می‌شمارند، و در فرهنگ پیش از اسلام باران و آب رسانی به سرزمین‌های جهان و پالایش آب‌ها را از گند و آلاش‌هایی که روی زمین بدانها می‌رسد، از خویشکاری دریای ستویس می‌شمردند:

«ستویس پالای آب، افزار هر مزد داد را می‌ستاییم.»^۳

سی‌روزهٔ کوچک بند ۱۳

یک نکته دیگر نیز که در این گفتار رخ می‌نماید که ایرانیان می‌دانسته‌اند که ستویس را به دریای فراخکرت راه هست! و نیز این گفتار بندهش نشان می‌دهد که ستویس میان دریای پوئیتیک و دریای فراخکرت جای دارد:
«... هم گسته (ناحیه) دریای فراخکرت، و به فراخکرت پیوسته است. میان این دریای فراخکرت و پهلوی آن پوئیتیک را دریایی فراگرفته است که دریای ستویس خوانند.
هر ستبری و شوری و ناپاکی از دریای پوئیتیک به دریای فراخکرت گرد آید زود، به بای بزرگ و بلند از آن دریای ستویس باز زده شود (پلیدی از آن گرفته می‌شود) و هر چه پاک و روشن است به فراخکرت و چشمه‌های اردویسور شود. بند این دریا به ماه و باد پیوسته است.

۱- آفرینش و تاریخ، مطهر مقدسی، ترجمه دکتر شفیعی کدکنی رویهٔ ۵۹۶.

۲- آبخاست و آبکاست یا بگفتار بندهش باد فراز آهنگ و باد فرود آهنگ از آگاهی‌های ایران باستان بوده است و نیز آنان می‌دانستند این نیرو بستگی به ماه دارد و از سخنان شیخ اشراق نیز که به نوشته‌های ایران باستان دست داشته است چنین برمی‌آید که این نیرو بستگی به «مقابلهٔ تیرین» دارد.

۳- رویهٔ ۷ سی‌روزهٔ کوچک و سی‌روزهٔ بزرگ دکتر آذرمبخت دهلشتی، انتشارات فروهر ۱۳۶۳، تهران.

به افزایش و کاهش ماه برآید و فرود شود».

جایگاه دریای پوئیتیک

چون دریای پوئیتیک :

- در کنار مرز ایران است!

- از دریا‌های تبرستان و سیاه بن بزرگ‌تر است!

- آب‌خاست و آب‌کاست دارد!

- به دریای ستویس و از آنجا به دریای فراخ‌کرت راه دارد!

همین دریای پارس است که از هنگام هخامنشیان بنام پارسیان، پارس نامیده شد اما تا این زمان در نوشته‌های پهلوی و نامه‌های دینی و فرهنگی همان نام پوئیتیک را دارد.

با چنین آگاهی‌ها، روشن است که ایرانیان باستان، دریا‌های دور و نزدیک را پیموده‌اند، و از این پیمایش فرایندی بلند گرفته‌اند، چنانکه در میانه دریای ستویس، تا آنجا رفته‌اند که شب و روز در آن برابر باشد، و چون به چنین جایگاه دست یافتند نام آنرا خط (خد) راست نهادند که پسان به زبان تازی «استواء اللیل و النهار» خوانده شد!

همی جایگه ساخت بر خط راست	که نی روز بفزود و نی شب بکاست
نبودی تموز ایچ پیدا ز دی	هوا عنبرین بود و بارانش می
ز جرغ یمانی یکی گنبدی	نشستنگه نامور موبدی
ازیرا چنان جایگه کرد راست	که دانش از آن جای هرگز نکاست

و از این گفتار برمی‌آید که ایرانیان در روی خط راست، زوله‌گاه یا زولگاه ساخته‌اند که امروز بدان رصدخانه می‌گوییم^۱ و بهمین روی است که شاهنامه می‌گوید دانش اخترماری و اختربینی در آنجایگاه کاهش نمی‌گیرد، زیرا که ستارگان آسمان در آنجا همواره بر روی خد خویش ره می‌پیمایند، و چنان نیست که گاهی دیده شوند، و گاه پنهان گردند. چنین کار در زمان کاووس شاهنامه، یا فرمانرایی تیره کاسپ‌ها (کاسیان) در ایران رخ داده است.

اکنون یک نکته می‌ماند، که روشن شود این جایگاه در کجای خط راست ساخته شده است؟ این جایگاه تا آنجا که پژوهش و جست و جوی نویسنده نشان می‌دهد در هیچیک از نوشته‌های باستانی نیامده است، مگر در نامه گرامی حدودالعالم که در بخش جزیره‌های جهان چنین آورده است:

«بازدهم جزیره ناره (یا فاره) است بر خط استواء بر میانه آبادانی، طول او از مشرق تا مغرب ۹۰ درجه است و زیج‌ها و رصد و جای کواکب سیاره و ثبات برین جزیره راست کرده‌اند، اندر زیج‌ها قدیم و این جزیره را استواء لیل و نهار خوانند»^۲.

از گفتار حدودالعالم برمی‌آید که ایرانیان می‌دانسته‌اند که این جزیره، میانه آبادانی جهان است، پس در آنسوی این جزیره نیز آبادانی‌ها را می‌شناخته‌اند!^۳
اینجا ابوریحان بیرونی یاری می‌آید:

۱- زوله‌گاه نام فارسی جاییست که از آن ستارگان را می‌بینند (زُل می‌زنند). این واژه در زبان تازی بنام «مزوله» برگردانده شد، و ذبیح بهروز چون آنرا با نام شهر زابل یا زاول نزدیک دیدگمان برد که زوله‌گاه‌ها (رصدخانه‌ها) در شهر زابل یا سیستان ساخته شده بوده، و پیروان او هنوز تا این زمان همین را در دفترهای خود می‌آورند. و اگرچه خد نیمروزان از سیستان نیز می‌گذرد، اما با گراهی‌های بی‌چون و چرا که در همین گفتار می‌آید، جای زولگاه در سیستان نبوده است.

۲- روبه ۱۱۳، حدودالعالم من المشرق الى المغرب با تعلیقات سننورسکی و پیشگفتار بارتوله، ترجمه میرحسین شاه: دکتر مریم میراحمدی، دکتر غلامرضا ورهرام، ۱۳۷۲، تهران.

۳- در حدودالعالم از زاین با نام جزایر واق واق و از انگلیسی بنام جزایر برطانیه یاد شده است.

«باید دانست که هر شدنی، بودنی نیست، و آنچه به تصور نزدیک است اینست که پیوند آن دو دریا [دریای محیط شرقی و دریای محیط غربی] از جنوب قسمت آبادان زمین باشد»^۱ و در جای دیگر:

«پس لازم می‌شود که چون خورشید بجانب شمال میل می‌کند و ناحیه جنوب سرد می‌شود، زمین یا پاره‌ای از آن به حالت نخست خویش گردد و حرکت زمین و آبی که بر آن است، گاه بسوی بالا باشد، و گاه بسوی پایین»^۲ ابوریحان از پایان آبادانی زمین در بالای اروپا نیز نشان می‌آورد:

«... و از ممالک اسلامی منقطع، جز بلغار و سوار نمی‌شناسیم که حرب انتهای آبادانی جهان و اواخر اقلیم هفتم است»^۳.

و همه این سخنان باگفتار شگفت شاهنامه، هنگام «آزمودن موبدان زال را» همراه می‌شود که در آنجا از دو درخت نام برده می‌شود که مرغی بر یکی از آنان می‌نشیند، و چون از آن درخت بر درخت دیگر بنشیند درخت نخستین خشک و بی‌بال و پر می‌شود و چون از این بر آن رود، آن یک سبز و این پژمرده می‌شود:

و پاسخ زال چنین است:

کنتون از نیام سخن برکشیم	زدو سرو، کان مرغ دارد نشیم
زبرج بره تا ترازو جهان	همی تیرگی دارد اندر نهان
چو زو بازگردد به ماهی شود	بدان تیرگی و سیاهی شود.

این گفتارها، اگرچه هریک درخور هزار آفرین و ستایش است، اما ریشه آن را دربندی از مهریشت می‌بینیم... «کسی که (مهر) بازوان بلندش پیمان شکن را گرفتار سازد. او را بگیرد اگر چه او در مشرق هندوستان باشد. او را برفکند اگر او در مغرب نیغنی باشد، اگر هم او در دهانه رود آرننگ باشد، اگر هم او در مرکز این زمین باشد»^۴.

و این سرزمین است که مهر بر آن فرمان می‌رانده است... سرزمین ایران باستان... سرزمین هنگام کیانیان!

آنانکه تاکنون پیرامون هفت کشور زمین یا شش کشور پیرامون خونیرث پژوهش کرده‌اند همه سخن از آن می‌گویند که ایرانیان باستان چهارسو را نمی‌شناخته‌اند، و از شش سو نام برده‌اند! و این بند نشان می‌دهد که چنین نیست و نخستین مردمان که با پیمایش زمین پی بردند که خد نیمروزان جهان شناخته شده آزمان را از ایشلند، تا ژاپن به دو نیم بخش می‌کند، همانان نیز چهارسوی زمین را پیش کشیدند، و این بند مهریشت، نشان آن است!

از کیش مهر در هندوستان نشانه‌ها در «ودا»ها هست و نشانه آنرا در توران و اروپا نیز می‌باید که از شاهنامه بگیریم:

کیش مهر داماد قیصر:

چو میرین بدیدش به بر درگرفت	پرستیدن مهر، اندر گرفت
کیش مهر پیران، سردار تورانی:	

بدو گفت رستم که ای پهلوان	درودت زخورشید روشنروان
---------------------------	------------------------

اکنون به بررسی چهار سوی آن کشور بزرگ پردازیم:

۱- اَوَسْت تیری، خراسان و مشرق، شرق هندوستان.

۲- اِپاخْذَر: اپاختر: شمال دهانه رود آرننگ.

۳- رَپیشوین: نیمروزان، جزیره ناره.

۴- دئوشْست تیری: خوروران، نیغنی.

۱۲۳

۱- ابوریحان بیرونی، تهدیدنهايات الاماکن... رویه ۱۱۸.

۲- ابوریحان بیرونی، همان. رویه ۳۰.

۳- ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه عن القرون الخالیة. رویه ۶۶.

اینجا می‌باید افزودن که رود آمو در زمان باستان از جایی بالاتر از شهر «چارخو» کنونی بسوی دریای مازندران می‌رفته است^۱، و از روی خرد می‌توان سنجید که بدین روی، دریای خوارزم از اندازه کنونی خود کوچکتر بوده است و بهمین روی خد نیمروزان که امروز کمی از سوی چپ دهانه رود آزننگ (سیردریا، گلزیرون)^۲ می‌گذرد در زمان باستان برای کوچکتر بودن دریاچه درست روی خد نیمروزان به دریا می‌ریخته است.



و همین خد است که درست از روی جزیره ناره نیز می‌گذرد. درباره سوی چهارم که نیغن بوده باشد: واژه نیغن از یک پیشوند «نی: Ni» (که نشان دهنده روش، یا جنبش بسوی پائین است) و پسوند «غن» nē است که خود از ریشه «غن» gan برآمده است از کتش «زدن». بنابراین نیغن را می‌باید فرو زدن. یا پائین رفتن بدانیم، و ییگمان در آزمان که کیش مهر روایی داشته است، این نام را بدانروی بدانجا داده‌اند که جایگاه فرو رفتن خورشید بوده است. یافته‌های پایکولی با نام ایزدان ایرانی باستان یکی از جایها است که می‌توان درباره نیغن درگمان آورد مرزی تا دریای سیاه و مدیترانه، اما انبوه مهرابه‌های ایرلند، جایی دیگر برای این گمان است، زیرا که خورشید در کشور مهر در جایی بجز از اقیانوس آتلس که در گفته ابوریحان بیرونی از آن با نام (دریای محیط غربی) یاد می‌شود، فرو نمی‌رود! و آنجا است مرز کشور مهر. در قرآن کریم نیز جایگاه فرو رفتن خورشید را در پایان خشکی‌ها به درون چشمه‌ای گل‌آلوده آمده است، که باید همان اقیانوس باشد.

اینهمه گفته شد، اما جای برای گفتن دو سخن دیگر هست: سخن نخست: در روزنامه اطلاعات چهارشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۷۴ یک آگاهی از لندن از سوی خبرگزاری جمهوری اسلامی بچاپ رسیده است که در آن سخن از بازیافت یک نیایشگاه ۴۵۰۰ ساله در اوبری از استان ویلتشایر می‌رود. بگفته باستان‌شناسان انگلیسی این نیایشگاه بگمان نزدیک یک نیایشگاه مهری است، و خود آنان این بازیافت را بزرگترین بازیافت باستان‌شناسی در ۲۰۰ سال گذشته شمرده‌اند. سخن دیگر: از مجله Berliner-Zeitung شماره ۲۰-۱۹ آوریل ۱۹۹۷ رویه ۷۷ است که در آن، سخن از بازیافت

۱- نخستین کسی که این نکته را یادآور شده است ابوریحان بیرونی است و در آتلس‌های امروزه بلند آسیایی نیز جای این راه آب خشک شده روشن است.

۲- برای نام گلزیرون = سیردریا، بنگرید به «مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه فردوسی» حسین شبیدی مازندرانی (بیژن)، بنیاد نیشابور ۱۳۷۶.

یک ساختمان پنجهزار ساله در نزدیکی دابلین می‌رود که گورستانی ویژه ۲۰ در گذشته در آن ساخته شده و در نزدیکی آسمانه آن سوراخی چنان ساخته‌اند که درست در تنها، روز بیست و یکم دسامبر در زمان برخاستن خورشید، همه گورها از آن روشنائی می‌گیرد!

آذین بر روی سنگ‌های گرانیب بگونه دو مار بهم پیچیده است. در این گفتار افزوده شده است که در سال ۱۹۶۰ میلادی یک باستانشناس دیگر بنام Micle-o-Kelley، این جایگاه را یافته بود اما از چگونگی تابش نخستین فروغ خورشید در روز یاد شده آگاه نشده بود. آذین سنگ بگونه مارپیچیده از نشانه‌های نیایشگاه مهری است. و بزرگداشت آفتاب روز ۲۱ دسامبر، بزرگداشت آفتاب روز نخست دیماه، یا روز چله است که نماد زایش خورشید و مهر باشد و نماد کیش مهری.

دو نویسنده اروپایی بنام‌های وِرژ مازِرِن و فرانتس کومون هیاهویی براه انداختند که کیش مهر پیرامون ۲۰۰۰ سال پیش بر دست یک گروه دزد دریایی در اروپا روان گردیده است!... دزد بنا به همه گواهی‌های مهریشت بزرگترین دشمن مهر است، و چگونه دزدان دریایی پیروان کیش مهری و روان‌کننده آن در بخشی از جهان می‌شوند...؟ آنان برای آنکه زمان کیش مهر در ایران را از زمان اشکانیان دورتر نبرند چنین سخن ناراست را گفته‌اند و سخن راست آنست که مهر کیش فریدون است و زمان فریدون بر پایه پژوهش‌هایی که در بنیاد نیشابور انجام گرفته پیرامون شش هزار سال پیش است، کیش مهر بنا بر شاهنامه با مهریان ایرانی در جهان پراکنده شد، نه بر دست دزدان دریایی. و زمانی را که بر پایه آگاهی‌های زمین و دگرگونی‌های آن برای گسترش کیش مهر یا زمان فریدون پیشنهاد کرده بودیم شش هزار سال پیش است که امروز گواه آن از ویلتشایر انگلستان و دابلین ایرلند می‌رسد!

شادباشید